

فرانکلین می‌گوید دوستت دارم

نویسنده: پالت بورژوا تصویرگر: برندا کلارک
مترجم: شهره هاشمی



فردا صبح زود فرانکلین فکر خوبی در سر داشت. او تصمیم گرفت تمام کارهایی
را که دوستانش گفته بودند انجام دهد.
برای مادرش یک گل سینه درست کند.
یک نقاشی بکشد. مادرش را بغل کند و ببوسد.
از باغ برایش گل‌های تازه بچیند.
و صبحانه‌اش را با سینی توی تخت خوابش ببرد.
فرانکلین می‌خواست هدیه‌اش از سال‌های پیش بهتر باشد.

